

اخلاق نویسندگی و حرمت قلم؛ آره، اما در کجا؟ دانستن آن مهم است!

بخش دوم

این بخش را قبلاً نوشته بودند، ولی در گوشه ای از نظر پنهان مانده بود

اگر از دیروز ها، زمانی شاه شجاع ها و عبدالرحمن ها و نادر ها و هاشم ها و غیره و غیره، و متفقین و شرکای بدکردارتر از خودشان، قدمی فراتر بگذاریم و به زمان حال، و در اموری جاری، آنچه امروز اتفاق میفتد، با باریک بینی دقت کنیم، که با هیچ حجت و برهانی برای مردم قابل تصور و پذیرش و تحمل نبود و نه است، و همه حاصل بی غوری، بی تفاوتی، بی پروائی یا حاصل اندیشه های خواسته و ناخواسته و یا محصول برنامه های هدفمند یا شیطانی دولتمردان امروزی ما هستند، که ناشی از عقل باختگی، یا ناشی از شیفتگی بی حد و حصر به داشتن قدرت و پول و شهرت، به پیروی و اتباع اوامر خارجیانی که هدف بی ثبات کردن، محتاج ساختن بیشتر برای زیر سلطه بردن و اشغال این کشور را دارند، در می یابیم که مردم ما امروز هم مانند دیروز با صد ها مذهب، بزهکار، خاطی، خائن، جنایت پیشه و وطن فروشی رو برو هستند، که عملاً در کار بی نظامی، بی ثباتی، فساد، قاچاق انسان، قاچاق آثار ارزشمند فرهنگی - تاریخی، چپاول سنگ های قیمتی معادن، کشت و ترویج و قاچاق مواد مخدر، قانون گریزی و قانون شکنی، غصب اموال و املاک هموطنان ما و تجاوز به زن و فرزند مردم، فراهم کردن امکانات به انتحاری ها، کمک به تداوم و تشدید جنگ در کشور و حضور طالب و حقانی و داعش و سائر گروه های تروریستی و خارجیان و... سهم فعال و غیر قابل انکار دارند. حملات انتحاری ناجوانمردانه و غیرانسانی شاه شهید، نزدیکی میدان هوایی کابل و قریب دانشگاه پولیس، در نزدیکی های افشار نانکچی، که زنجیره ای از هزاران حمله انتحاری در سر تا سر افغانستان بود، و بی گمان آخرین آن نمی باشد، چگونه می تواند با این همه نیرو های نظامی و انتظامی و افراد ریاست عمومی امنیت ملی و وجود پوسته های متعدد در هر مسیری که به شهر کابل متصل هستند به قوع پیوندد، اگر افرادی از این سه اداره دولتی، و وزارت مالیه در آن به نوعی شرکت نداشته نباشند؟ جاده های موتر رویی که از اطراف به کابل منتهی می شود، پنج تا بیشتر نیست:

- جاده ای که از راه چهار آسیاب و شاه شهید، در نزدیکی بالای حصار به کابل وصل می گردد.
- جاده ای که از طریق چهار آسیاب و از راه گلپاغ و دارالامان یا چهل ستون به مرکز یا نواحی مختلف شهر کابل می رسد.
- جاده ای که از راه قندهار و غزنی و گذشتن از دو سرکه پغمان به میرویس میدان می انجامد.
- جاده ای که از راه پروان و گذشتن از کوتل خیرخانه به کابل منتهی می شود. و بالاخره،
- جاده ای که از راه تنگی ماهی پر و پل چرخی به داخل کابل اتصال یافته است.

در هر یک از این پنج جاده، قبل از این که به نواحی نزدیکتر شهر برسید، پاسگاه های واری و کنترل وجود دارند که وظیفه اصلی آن از همه بالاتر همین است که وسائط نقلیه ای را که به شهر داخل می شوند، از نظر بود و نبود اسلحه و مواد انفلاقی و اموال قاچاقی و ممنوع شدیداً بازرسی و تفنیش کنند.

حمله انتحاری شاه شهید، مانند بسیاری از حملات دیگر در شهر کابل، به وسیله موتر، آنهم لاری بسیار سنگین و بزرگی صورت گرفت. روشن است که لاری با آن همه بار و وزن، بخصوص با آن همه مواد انفلاقی، باید از همین پنج راه به داخل کابل شده باشد. وارد کردن آن لاری از طریق فضا یا وارد کردن آن از راه کوه های اطراف شهر به درون کابل به هیچ وجه قابل تصور نیست؛ همچنین انتقال آن از راه های "لته بند" و "لندر".

این لاری چگونه می توانسته از این پنج راه (بندر، پوسته و تلاشی) به شهر انتقال داده شود، بدون اینکه مسئولین پوسته های امنیتی متوجه خود لاری و متوجه محموله انفلاقی که در این لاری بار بود و حمل می شد، نشوند؟ پاسخ این سؤال به هیچ وجه و برای هیچ انسانی، حتی کم عقل ترین انسان ها، نامقدور و مشکل نیست.

همه می دانیم که موجودیت فساد و وجود مفسدین بی وجدان و شرف باخته در این پوسته ها که از قبل پول های شان را از مراجع ارتباطی سازمان های تروریستی دریافت می دارند، وسیله ای هستند برای عبور بی تشویش و مطمئن این گونه وسائط نقلیه با محموله های انفلاقی آن ها که فقط و فقط برای کشتن مردم بی گناه و تخریب ساختمان ها و بهم زدن نظم عامه و ثبات کشور به شهر ها انتقال داده می شود.

آیا شما فکر می کنید که کرزی و وزرایش در دوران حکومت وی، و احمدزی و وزرایش - وزیر داخله و دفاع و رئیس عمومی امنیت ملی، همینطور وزیر مالیه این دولت دست نشانده - از فساد و خیانت و سازش غیر انسانی و غیرملی مسئولین این پوسته ها با دهشت افگان و حامیان پاکستانی و عرب و غیره و غیره آن ها بی خبر هستند؟

به این نکته که چرا این ها، مقامات عالی رتبه دولتی، جلو این افراد فاسد بی وجدان و شریک در جنایات جنایت کاران را نمی گیرند، به دلیل این که قصد ما در این نوشته توضیح مسأله دیگری است، و هم از آنجا که علت این کار روشن تر از آن است که پیرامون آن ذکر می به عمل آید، در این نوشته نمی پردازم!

نگاهی به گذشته و حال افرادی که در این به اصطلاح پوسته های کنترل مسئولیت دارند، هر انسانی را به این حقیقت رهنمائی می کند که این همه پول و سرمایه و "آرگاه و بارگاه" را مسئولین این پوسته ها چگونه طی چند سال محدود به دست آورده اند.

سابق اگر کسی دفعتاً پول دار می شد، می گفتند: "لاتریش برآمده!" اگر امروز کسی چنین دلیلی بیاورد، و اگر ما این دلیل را هم بپذیریم، می بینیم که بالاترین رقمی که در لاتری کشور فقیری مانند افغانستان وجود دارد، اگر یکی از مسئولین این پوسته ها برنده لاتری هم شود و بخواهد از آن پول خانه ای برای خویش بسازد، شاید پولی که در لاتری برده برای مصرف چهار تا دیوار حویلی قصرش هم تکافو نکند. فرض کنیم یکی برنده لاتری می شود، سائر مسئولین این همه پوسته ها این همه پول را با این سرعت از کجا می آورند؟

سندی از این آشکارتر برای سهیم بودن مسئولین این پوسته ها در این جنایات هولناک و دلخراش فکر نمی کنم که وجود داشته باشد!

ابعاد دهشتناک و رعب انگیز حوادثی، مانند حادثه شاه شهید، حادثه شهر جلال آباد، حادثه یک میدان ورزشی در ولایت پکتیا و... به خوبی میزان قساوت و سبعیت و خیانت و جنایت عاملین این حوادث را نشان می دهد - عاملینی که در این نوع جنایات ددخویانه و خونین به انواع گوناگون و در سطوح مختلف، به شمول مسئولین پوسته های تلاشی دست دارند.

به ما توصیه می شود که شما به عنوان یک نویسنده باید حرمت قلم را نگهدارید؛ کلماتی را که بوی توهین و تحقیر و یا دشنام از آن به مشام می رسد، به کار نبرید؛ مردم را با عناوین جنایتکار و خیانتکار و دزد و فاسد و بی وجدان و بی شرف بی آبرو و... یاد نکنید؛ و...

خوب، پس شما بگوئید که با چنین انسان ها، با انسان هایی که از این جنایت پیشگان پول می گیرند و به آن ها اجازه می دهند که صدها و هزارها کیلو مواد منفجره را از پوسته ها عبور داده به شهر ها برسانند و با انفجار آن ها صدها و هزارها انسان را به خاک و خون بکشند، و به آنانی که از مسئولین این پوسته ها حق می گیرند و به آن ها اجازه می دهند که به انتحاری ها کمک کنند تا محموله های چندین صد کیلوئی مواد منفلقه را برای کشتار مردم و تخریب شهر عبور بدهند، به مسئولین وزارت داخله و وزارت دفاع و امنیت ملی و وزارت مالیه، به رئیس اجرائیه و رئیس جمهور و به کسانی که مستقیم و غیر مستقیم از این دولت یا از دولت پیشین پشتیبانی می کنند، چگونه باید برخورد؟

شما حق دارید این افراد بی شرف و بی حرمت و بی وجدان و پست و خوار و ذلیل و رسوا و شیطان صفت، سنگدل ترین انسان های تاریخ و... را نظر به تربیت و اخلاق و سرشت ملوث و روح بدکار خویش شیرآغا جان، خان آغا جان یا جناب مستطاب حضرت صاحب و رهبر و والا مقام و محترم و پاکیزه خو و فلان صاحب یا بهمان صاحب، و حامیان مستقیم و غیرمستقیم شان را افراد ملی و با فرهنگ و متمدن و خوش اخلاق و بزرگ و استاد و رئیس و علامه و نابغه و... بگوئید، اما از نظر ما این انسان ها مستحق همان لقب و تخلص و کنیه هائی هستند که در پنج - شش سطر بالا تر از این سطر آمده است؛ حتی بدتر از این ها!

از "گاندی" کسی انتظار نداشت که کلمات مانند روسپی و رزیلانه و دزد و بی وجدان... را بر زبان براند، با شیوه مبارزه ای که وی برای آزادی کشور و مردم هند از یوغ بیگانه و از ظلم مالکین و راجا ها آغاز نموده بود، ولی همین مرد صلح، طرفدار مبارزه منفی و مقاومت مدنی و بی آزاری و اهیمنسا (عدم خشونت) و... با همه خلق و خوی لطیف و انسانی و تحملش در برابر ناملایمات، زمانی که ظلم و استبداد و کشتار بی رویه مردم را توسط انگلیسان و هندیان انگلیس نما می بیند که به اوج آن رسیده است، بی چاره می شود، و با همه تعهدات آنچه را به زبان می آورد، که نباید به زبان بیاورد، و همان کلماتی را به انگلیس ها خطاب می کند، که واقعاً مستحق آن بودند! کتاب "گاندی: گونه ای از زندگی" کرشنا کری پالانی که توسط غلامعلی کشانی ترجمه شده است را بخوانید و ببینید که گاندی چه میگوید! من در اینجا تنها دو نمونه از آن را می آورم تا دیده شود که انسان ها حدی از صبر و حوصله دارند؛ همه "ایوب" نمی شوند!! او در سه مناسب جداگانه می گوید:

1- «فکر اینکه دولت، هزینه بسیار زیادی را برای بازداشت او در این کاخ (عمارت بیرلا) دارد خرج می کند، به ذهنش فشار زیادی وارد می کرد. اگر که ثروت دولت هند در نهایت از فقرائی دزدیده نمی شد که هرگز برای حداقل معاش چیزی کافی نداشتند، پس از کجا بدست می آمد؟» این نوشته از زبان گاندی بازگفته شده است!

2- «مرگ بهتر است از بی شرافتی و ننگ.»

3- «من با شما هستم.»، «سزاوار پشتیبانی من هستید.» این دو جمله وقتی ادا شد که یک تعداد جوانان هندو برای دفاع از مسلمانان از او خواستند که آیا اجازه دارند از اسلحه (مسلسل دستی) استفاده کنند؟ دو نکته در این سخنان نهفته است: یک، گاندی باوجود هندو بودن برای نجات هند و رضایت وجدانش در کنار مسلمانانی که آغازگر این بلوا بودند، قرار می گیرد - خلاف گاندی و گاندی پرستان کذائی و قوم پرست ما؛ و دو، باوجود داشتن اعتقاد راسخ به مبارزه منفی و اهیمنسا به جوانانی که می خواهند دست به اسلحه ببرند تا از اقلیت های مورد تهاجم دفاع کنند، می گوید که من با شما هستم! هندوان متعصب نام گاندی را به خاطر طرفداری او از مسلمانان، به دلیل اینکه هندوستان تجزیه نشود، "محمد گاندی" گذاشته بودند!

این حرف ها از آنجا منشأ می گیرند که حتی سخت ترین باورها و اعتقادات هم در تحول و تابع زمان و مکان و شرایط هستند!

در همین کتاب در جایی می پرسد: آنانیکه عواید دهقانان را بنام های گوناگون به جیب می زنند، دزد نیستند، پس چه هستند؟ آن ها اگر دزد ننمایم، چه بنمایم؟ در جای دیگری می گوید: "بی وجدان ها در طی جنگ سود های کلانی برده بودند..."

گاندی، به گمان خیلی از انسان های بزرگ جهان، کسی بود که بیشتر از هر انسانی هم حرمت کلام را می دانست، هم حرمت قلم را و هم حرمت انسان را!!

ما هم حرمت قلم خود را از این راه، از راه گفتن حق و حقیقت، حتی اگر تلخ و بی باکانه باشد، حفظ می کنیم.

به دیگران کاری نداریم که از چه راهی می خواهند حرمت قلم شان را حفظ کنند؛ از راه تعریف و تمجید کرزی و احمدزی و زاخلوال و اتمر و جهانی و مجددی و سیاف و عبدالله و استانکزی و...، از راه تمجید یاهو سرایانی بی آبرویی که هر روز دروغ ها و خیانت ها و جنایت های نو و تازه شان چه در قضا، چه در مجلسین، چه در بخش اجرائیه و چه در خود ریاست جمهوری بر ملا می شود، از کسانی که دست های شان تا مرفق در خون مردم بی گناه و فقیر و دردمند رنگین هستند یا... و از

کسانی که با سکوت در برابر خائنین و جانپایان وطن فروش، یا با زیر پا کردن وجدان و شرافت خویش با نوشتن مقالات تحسین برانگیز و تشویق آمیز در باره این تبهکاران می خواهند حرمت قلم شان را نگه دارند!

میان حرمت ها و قلم ها، همانگونه که میان اندیشه ها و برداشت ها و احساس ها و اخلاق ها و تعلق ها فرق است، تفاوت وجود دارد!! یکی آزاده و سربلند و در صف مردم و در پی حقیقت است و بی باکانه همان چیزی را می گوید که واقعیت است، و دیگری وابسته و سرخم و وابسته با دزدان خونخوار، که حرف حق را به بهانه احترام به قلم کتمان می کند!!